اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت اول)

دراین مقاله ، به نکاتی در مورد عرفانهای شرقی پرداخته میشود.

۱) چاکراها

جهت شروع مطلب، ابتدا تعریف کلمه چاکرا در عرفانهای شرقی جهان معرفی میشود؛ هفت چاکرای اصلی برای بدن در مسیر ستون فقرات تعریف شده است. این چاکراها از نظر آنان محل جذب و دریافت انرژیهای کیهانی است.

از نظر آنان چاکراهای اصلی به ترتیب شامل:

۱. چاکرای تاج

۲. چاکرای چشم سوم

۳. چاکرای گلو

۴. چاکرای قلب

۵. چاکرای خورشیدی

۶. چاکرای خاجی

۷. چاکرای ریشه

است. ما در اینجا کاری به علمی بودن یا نبودن این مورد نداریم. طبق تعریف یوگی ها، چاکراهای هفت گانه ، هفت نقطه روی ستون فقرات هستند. البته علم ثابت کرده است که تمام اعضا بدن را میتوان پیوند داد، بجز ستون فقرات. زیرا ستون فقرات محل عبور و تجمع اعصاب هستند و روی عملکرد بدن ما بسیار تاثیر گذارند. بنابراین از این نظر وجود چاکرا را نمیتوان انکار کرد؛ اما تعدادش محل بحث است. ما هم همان کلمه چاکرا را بکار می بریم.

۲) یوگا

جهت ادامه بحث باید یوگا را هم تعریف کنیم. یوگا در زبان سانسکریت به معنای یکی شدن و وحدت وجود است. خود استادان یوگا در هندوستان، هیچوقت یوگا را یک ورزش ندانسته اند و بلکه یک مذهب عرفانی میدانند. قصد ما در این مقاله، رد کردن حرکات ورزشی نیست و کاری به این جنبه از قضیه نداریم. به زبان ساده یوگا سعی دارد که انرژی کیهانی را از طریق چاکراها جذب بدن کند. البته بیشتر

مردم، از یوگا فقط انجام بعضی حرکات و نرمشها را بخاطر می آورند ولی در واقع یوگا کار اصلیش، جذب انرژی کیهانی است و ریشه در عرفان شرقی دارد. در این مقاله ثابت میشود که یوگا دقیقا برخلاف نماز است و اهداف آن هم دقیقا برخلاف نماز است. البته در واقع نباید اسم عرفان را برای یوگا بکار برد و بهتر است که اسم جهل را بکار برد؛ زیرا یوگا پیشرفت را در توقف فکر و آرامش ذهن میداند و اساسا این مخالف عرفان و شناخت است.

۳) یوگی نفس را خفه میکند

یوگی کسی است که یوگا را انجام میدهد. یوگی ها ظاهرا اهداف اصلی یوگا را سلامت بدن، بدون در نظر گرفتن نفس میدانند. یوگی سعی دارد که بدن را بدون دخالت نفس به آرامش برساند. به همین خاطرمرتاضهای هندی، سعی دارند که نفس خویش را خفه کنند، تا بتوانند بدن خویش را تربیت کنند و به قدرتهای ماورائی برسند!! مرتاضها فکر میکنند که عمل به خواهشهای نفسانی چاکراها را به هم میریزد. آنها حتی خواهشهای عادی نفس را هم خفه میکنند. مرتاضهایی هستند که چندین سال غذا نمی خورند و یا مرتاضهایی هستند که روی میخ میخوابند! و ...

ما به این دنیا آمده ایم تا که نفس خویش را پرورش دهیم؛ اما یوگا میگوید که نفس را پرورش نده و بیا بچسب به آرامش بدن. این همان تاکتیک معروف شیطان است تا که نفس را از رشد بازدارد و نفس بیهوده و بی بهره به دنیای قبلی بازگردد.

ظاهرا هدف یوگی ها ، جوانسازی و جاودانگی است. در سیستم خدا ، یکی از وظایف نفس نسبت به بدن این است که نگذارد بدن به جاودانگی فکر کند. زیرا کالبد بشری ما فنا میشود و در خاک تجزیه میشود. بعضی مواقع نفس بدن را فریب میدهد تا بدن زمینی شود.

۴) یوگا توهم زاست

شاید یوگا موقتا باعث آرامش اعصاب شود؛ ولی بعد از مدتی فرد فکر میکند که فرد خوبی شده است؛ در حالیکه فرد کاری برای پرورش نفس خویش نکرده است و این فقط یک توهم است. فرق نماز و یوگا در این است که در نماز، نفس بر بدن مسلط میشود؛ اما در یوگا بدن بر نفس مسلط میشود.

قطعا هدف از آفرینش انسان، رشد است. کلمه ای که در قرآن در مقابل رشد؛ ذکر شده است؛ غی است. در حالت رشد؛ نفس، بدن را به خوبی هدایت میکند و در حالت غی؛ نفس، بدن را سمت بدی هدایت میکند.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶)

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست (۲۵۶)

۵) نماز

از یک نظر سلامتی بدن، یعنی بدن بدون بیماری؛ اما گاهی میتوان سلامتی بدن را جور دیگری تعریف کرد؛ سلامتی بدن برای آینده. مثلا نماز و وضو به نوعی خالی کردن جریان الکتریسیته جمع شده در بدن است که این جریان در مسیر اعصاب قرار دارد. مثلا سجده کردن باعث میشود که جریانهای مغناطیسی جمع شده در بدن خارج شود و همچنین باعث تنظیم فشار خون میشود. شیطان از طریق همین مسیر اعصاب بر اعصاب و مغز انسان مسلط میشود. روزه و نماز و زکات و حج به معنای واقعی و معنویت نهفته در آنان؛ کار پاکسازی اعصاب را انجام میدهد.

هر چند لغته چاکرا قدیمی تر است و به نظر من علم کالبد شناسی و اعصاب پیشرفت بیشتری کرده است و لازم نیست خود را درگیر کلمات و یا تعداد چاکراها کرد؛ زیرا این کلمات مربوط به علم قدیمند و بدتر از همه اینکه حالت تقدس پیدا کرده اند و نمیتوان نقد کرد و مردم انتظارات غیر معمول از آن دارند.

۶) هر آنچه که علم ثابت کرده است باید پذیرفت

گاهی قبول کردن دیدگاه های مکاتب هندی، چینی در مورد چاکرا؛ خطرات زیادی دارد؛ زیرا با قبول آن؛ انبوهی از خرافات دیگر وارد میشود. بهترین راه این است که هر آنچه علم ثابت کرده است ؛ پذیرفت و سخنان اساطیر الاولین بر علم ترجیح

داده نشود. حتی گاهی چاکراهای بدون فکر و بدون تایید علم؛ به شیطان پرستی منتهی میشود. زیرا از یک کتاب مقدس دست نخورده مثل قرآن به ما نرسیده است. از کتابهایی به ما رسیده است که گاو را مقدس میدانسته اند و هنوز هم مقدس میدانند. یعنی چاکراها باید از نظر علم کالبد بشری ثابت شده باشند و فقط از نظر علمی قبولشان کرد و نه از نظر دینی و معنوی. زیرا از منبع پاکی مثل قرآن به ما نمیرسد. تجربه ثابت کرده است که کسانی که بدون علم بر چاکراها ، دست به انجام آن میزنند؛در آن گیر می افتند و در هاله ای از ابهام خود را فرو میبرند و نهایتا مکاتب هندی و چینی را با غلطهایش پذیرا میشوند. زیرا آدمی برای رفع ابهامش تا آخرش میرود. به همین خاطر چاکرایی که از نظر علمی ثابت نشده باشد؛ انجام آن مضر است.

۷) نماز

نماز ها و وضو چنان از نظر بدنی فایده دارند که آرامش اعصاب خاصی به همراه دارند. آدمی باید کاری کند که تحت تاثیر مغناطیس اجنه قرار نگیرد و این دقیقا وسیله ای است برای بیرون بردن افراد از حالت آلفا. حتی زمانهایی که نماز بجا آورده میشود؛ دقیقا زمانهایی است که مقدار انرژی و الکتریسیته زیادی در مسیر اعصاب جمع میشود که دقیقا بوقتش با انجام نماز تخلیه میشود. قبل از نماز ، وضو باید بگیریم؛ وضو حتی اگر آب نباشد؛ باید با با خاک تیمم کنیم. این نکته جالبی

دارد زیرا خاک و آب دو عنصر زمینی و مهم هستند. و تماس بدن ما با این دو ماده، فایده زیادی دارد.

در زمانهای مشخصی ، مردم باید سجده کنند. مثلا در تهران ، مردم ساعت ۶ در مغرب سجده میکنند و در اراک ساعت ۷؛ و در کابل مردم ساعت ۸ سجده میکنند. به نوعی حالت موج مکزیکی در سجده پیش میاید. این به نوعی بسیار گسترده تر از یوگاست. یوگا زمان مشخصی ندارد و اساسا از خیلی چیزها بی بهره است.

مثلا همگی سوره فاتحه میخوانند و تعداد حرف باء و میم در سوره فاتحه نوزده است. این دو حرف تنها حروفی هستند که با لبها تلفظ میشود و حالت چکشی و ضربه ای دارد و به زبان و لهجه ربطی ندارند. یعنی همگی در قیام، تعداد نوزده بار مشترکا لبها (لایه ظاهری دهان) را روی هم میگذارند و اینها همه اش بسیار پرمعنی است.

۸) چاکراها محل دریافت انرژی های شیطانی هستند

یوگی ها میگویند که هفت چاکرای اصلی مرکز دریافت انرژی کیهانی هستند ولی از یک طرف دیگر مرکز دریافت انرژی منفی از جنها هم هستند و این همان نکته ای است که مورد سوال قرار نمی دهند؛ حتی گزارش شده است که بسیاری از یوگی ها در مراحل بعدی دچار حالات روانی نامناسب و جن زدگی میشوند. فرقی که نماز و یوگا دارند این است که در نماز فقط به خدا فکر میشود ولی در یوگا،

اصلا مفهوم خدا مطرح نیست. این است فرق اساسی یوگا و نماز. اگر نماز مثل یوگا بجا آورده شود؛ از نظر خدا باطل است. نماز باید با حضور قلب و فکر باشد و فقط مربوط به خدا باشد. اگر اینطوری نباشد، باری از دوش برداشته نمیشود، بلکه اضافه میشود. به همین خاطر خدا میفرماید که در حالت مستی و خلسه نماز بجا آورده نشود. اما هدف اصلی یوگا، بردن افراد به حالت خلسگی است و این یعنی یوگا درست برخلاف هدف نماز عمل میکند.

۹) آیا برای دریافت کمک از خدا باید چاکراها را باز کنیم؟

هندوها معتقدند که فرشتگان (البته از نظر آنان خدایان)، چاکراها را جهت دریافت انرژی کیهانی به آنها یاد داده اند؛ اما در ادامه مقاله ثابت میشود که ماجرا اینطوری نیست اصلا.

یک نمونه از دریافت کمک از فرشتگان را طبق قرآن بررسی کنیم. طبق قرآن فرشتگان در جنگ بدر مسلمانان را کمک کردند. اما مسلمانان از فرشتگان تقاضای کمک نکرده بودند. یعنی اصلا لازم نیست که اعمال خاصی برای دریافت کمک از جهان متافیزیک(غیر از خدا) انجام داد؛ بلکه خدای آسمانها خودش آن را امر خواهد فرمود؛ کافیست در مسیر او حرکت کنید و از فقط خدا بخواهید.

هدف اصلی یوگا این است که چاکراهای افراد را باز کند. زیرا چاکرا (مسیر ستون فقرات که محل اصلی اعصاب است) که باز شود؛ محل دریافت نیروهای کیهانی

است. اما نکته ای که یوگی ها توجه نمیکنند این است که جهان محل شیاطین هم هست و نیروهای شیطانی بدون اجازه و کمک خواستن فرد، به چاکرای باز شده حمله کرده و آن را تسخیر میکنند.

۱۰) عرفانهای حلقه

این عرفان هم میگوید که امواج انرژی و شفادهنده در کائنات جریان است و فقط باید دریافتش کنیم. یعنی بازهم برای دریافت انرژی و شفای کیهانی؛ باز باید چاکراها دستی باز شوند. چاکراها که دستی باز شوند؛ محل هجوم شیاطین خواهند بود. تمام این عرفانها با این سبک همگی اشتراکات زیادی دارند و بر این اساس بنا نهاده شده اند. در این عرفان بعضی ها ادعا دارند که میتوانند بیماران را شفا دهند. در حالیکه اصلا اینطوری نیست و اینها فقط چاکرای افراد را باز میکنند و بقیه را دست شیاطین و اجنه می سپارند. زیرا نیروهایی که در جهان ما هستند؛ یا متعلق به شیطان هستند و یا متعلق به خدا. نیروهای شیطانی برای کار روی فرد؛ دعوت نمی خواهند و خودشان بدون اجازه روی افراد دستکاری میکنند. اما نیروهای خدا فقط با اجازه خدا به مردم کمک میکنند و این زمانی میسر است که ما از خدای تنها کمک بخواهیم. ایاک نعبد و ایاک نستعین

کسانی که ادعای شفای بیماران را دارند؛ به نوعی همان ادامه دهنده راه دعانویسان هستند؛ هر چند خود را در قالب کلمات جدید ارائه دهند. این یک اصل اساسی است که فقط خدا میتواند آدمیان را کمک کند و باید فقط از او طلب کمک کنیم.

۱۱) مراحل یوگا

مرحله اول(یاما)(تحریف و تغییر معانی): در مرحله اول یوگا، حرفهای جذب کننده زده میشود و مثلا میگویند که دوست داشتن خوب است. اما وقتی به مراحل بعدی میرسند؛ دوست داشتن معنای دیگری پیدا میکند. مثلا یکی با شما لج کرده است و شما را اذیت میکند. تو از او خواهش میکنی که لطفا اذیتم نکنید. او هم در جواب می گوید که من دوست دارم اینجوری کنم. عبارت دوست دارم در اینجا دقیقا به معنای دوستی نیست؛ بلکه بهتر است بگوید که من تنفر دارم که اینجوری کنم.

حتی خود یوگی ها معتقدند که برای رسیدن به مرحله بعدی یوگا، باید معانی را جور دیگر دید و خوبی را جور دیگر تعریف کرد. البته کسانی که جذب یوگا میشوند بخاطر ظاهر این حرفها و یک سری نرمش است. بعد از مدتی می بینند که نتایج مورد انتظار گرفته نشده است و بنابراین مجبورند که وارد مراحل بعدی یوگا شوند.

۱) مرحله دوم(آسانا)(حرکات یوگا؛ نوعی سمبل و نماد است برای فراخواندن شیاطین): این مرحله مرحله حرکات است. مثلا حرکت لوتوس از شیوا اخذ شده

است. حتی مجسمه های شیوا هم به شکل لوتوس است. حرکات یوگا نمادهایی در فراخواندن شیاطین هستند. هرکدام معنای خاصی دارند. حرکت لوتوس، به معنای باز کردن چاکرا و آماده ورود شیاطین از آن چاکرا به داخل بدن فرد است.

مرحله سوم(پرانا)(حالت خلسه و تلقین پذیری): با تنفس عمیق؛ نبض پایین می آید و فرد وارد آلفا میشود. مغز فرد سردتر میشود و فرکانس مغزی او پایین می آید. یک نوع هیپنوتیزم سبک پیش می آید.

مرحله چهارم(پراتی)(ورود به دنیای توهم و خیالات): حواس کم کم قطع میشود و مغز فرد سردتر میشود. حتی فردی که وارد خیالات میشود و در آن غرق میشود؛ دقیقا در این مرحله از یوگا قرار دارد.

مرحله پنجم (دهارانا)(خالی کردن ذهن و تکیه بر یک موضوع): در این حالت فرد روی آنچیزی تمرکز میکند که شیاطین میخواهند.

مرحله ششم(دیانا)(مراقبه): در این مرحله فرد خودش را از یاد می برد و غرق در موضوعی میشود.

مرحله هفتم(سامادهی)(وحدت وجود و احساس تناسخ): در این حالت فکر متوقف میشود و حتی موضوع را از یاد می برد. یعنی در ظلمات می افتد و به نوعی تسخیر میشود. خود یوگی ها می گویند که این مرحله؛ مرحله وحدت وجود و وصل، پیوستن، هماهنگی و هم‌سویی، درک عمیق قوانین مسلط حیات و طبیعت و یکی

شدن با طبیعت ذاتی خود و ذات خدا. بیشتر کسانی که نظریه های وحدت وجود را مطرح میکنند ؛ در این مرحله به آن میرسند. یعنی وحدت در انرژی های کیهانی. یعنی همگی به همدیگر وصلند برای استفاده انرژی کیهانی و یکی شدن. این ایده را شیاطین مطرح میکنند تا مردم را علیه خدا همراه و یکی کنند.

۲) یوگی فریب خورده است

یکی از مواردی که فرد یوگی را فریب میدهد؛ تلاش اوست. اما تلاش او بیفایده و در گمراهی است.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)

[آنان] کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند (۱۰۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵)

[آری] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد (۱۰۵)

شیطان پرستی هم نوعی یوگاست و دقیقا افراد آن، مراحل یوگا را با شکلی دیگر طی میکنند. اساسا تمام گناهان که انجام میشود؛ به نوعی چندین مرحله یوگا را طی میکنند ولی مردم خبر ندارند.

۳) چشم سوم

یکی دیگر از مراحل یوگا (مرحله سوم) میگوید که چشم سوم را باز میکند! مثلا شما تصور کنید که یکی چشم سوم دارد و مدام از شما ایراداتی می گیرد و به ظن خودش فکر شما را میخواند و در نتیجه در وجود شما به شک و گمان می افتد. در این حالت بین افراد دشمنی بوجود می آید و اصلا با این وضع نمیتوان در جامعه زندگی کرد. خیلی از زن و شوهرها بخاطر شک و گمان بد نسبت به همدیگر؛ زندگیشان را به هم میریزند و به نوعی هرکدام فکر میکنند که نسبت به دیگری چشم سوم دارد.

آیه قرآن میفرماید که :

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ۖ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا ۚ أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم، چه آنکه آنها را دلهایی است بی‌ادراک و معرفت، و دیده‌هایی بی‌نور و بصیرت، و گوشهایی ناشنوای حقیقت، آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه‌ترند، آنها همان مردمی هستند که غافل‌اند.

چشمی که نمی بیند؛ چشمی است که تدبر و تفکر و تعقل نمی کند. بنابراین چاکرا نمیتواند این چشم را باز کند؛ بلکه این چشم بوسیله تدبر و تعقل و تفکر در نشانه های خدا و اعمال صالح باز میشود و لاغیر. یکی از مراحل یوگا رسیدن به چشم سوم است که فرد را نسبت به جامعه و خانواده اش مشکوک میکند و زندگی را به هم میریزد. این همان جادویی است که در قرآن هم ذکر شده است که بین زن و شوهر را به هم میریزد.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲)

و آنچه را که شیطانها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطانها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم نمیکردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره ای ندارد وه که چه بد بود آنچه به جان خریدنداگر می دانستند (۱۰۲)

زمانی که از جادو صحبت میشود؛ مردم فکر میکنند که جادو چیز عجیب و غریبی است. چشم سوم به نوعی همان جادوی شیطان است که یکی از مراحل یوگاست. زمانی در طول تاریخ در سرزمین بابل؛ مردم دچار جادو شده بودند و زندگی مردم به هم ریخته بود. خدای مهربان دو فرشته به اسم هاروت و ماروت فرستاد و آنان به مردم یاد میدادند که جادوها چطوری عمل میکنند. وقتی طریقه انجام جادو مشخص شود؛ یعنی جادو باطل شده است. جادوها در نبود دانش و علم و در جهالت صورت می گیرد. بنابراین با فاش ساختن طریقه انجام آن؛ خودبخود باطل میشود و تاثیرش را از دست میدهد. مثلا یکی شما را شب بیرون میبرد و شما را از یک فردی در بالای کوه میترساند و شما هم میترسی؛ اما فردا که بالای کوه میروی؛ می بینی این یک فرد نبوده است و فقط یک درخت خشکیده بوده است. شب بعد دیگر شما نمیترسی چون میدانی که جریان چیست. دانش و علم و دین جادو را از بین میبرد. زیرا واقعیتها را آشکار میسازد. هاروت و ماروت هم طریق جادوی شیاطین را به مردم یاد میدادند؛ نه بخاطر آنکه مردم انجامش دهند؛ بلکه به این خاطر که مردم بدانند که جادو حاصل ترس و هیجان است و در نتیجه وقتی طریقه جادو روشن شد؛ خودبخود اثرش را از دست میدهد و باطل میشود. اما متاسفانه بعضی از مردم ؛ از همین روش که هاروت و ماروت فاش میکردند؛ سوء استفاده کرده و از آن برای جدایی انداختن بین زن و شوهر استفاده میکردند. در آن زمان؛ چشم سوم برای این مورد استفاده میشد. چشم سوم یکی از مراحل یوگاست. هم اکنون هم مردم با یاد گرفتن چشم سوم؛ زندگی خود و دیگران را به هم میریزند.

۴) فرشتگان و شیاطین

در زمان قدیم؛ مردم در مناطق مختلف جهان و مخصوصا بابل؛ تحت تاثیر مراحل فریب شیطان قرار گرفتند. خدا برای آنها چندین فرشته نازل کرد تا که طریقه باطل کردن جادوها را به مردم یاد دهند. هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم طریقه باطل نمودن جادوها را یاد میدادند. آنچه که آنان به مردم یاد میدادند مراحل فریب شیطان بود. مثلا یک شعبده باز از داخل کلاه خالی یک خرگوش خارج میکند و بینندگان آن را باور میکنند و تحت تاثیر قرار می گیرند. اما اگر شما فن و فوت آن شعبده را بدانید؛ دیگر تحت تاثیر قرار نخواهید گرفت. زیرا شما به آن شعبده عالم هستید و دانش دارید. فرشتگان هم دقیقا مراحل فریب شیطان را به مردم یاد میدادند و در نتیجه جادوی شیاطین باطل میشد. جادو یعنی عدم علم و دانش و جهالت. هر کجا ناآگاهی و جهالت باشد؛ جادو هم هست. فرشتگان مراحل هفتگانه یوگا را برای مردم توضیح دادند تا جریان خلسگی و چشم سوم و بی فکری را برای مردم توضیح دهند و به نوعی داشتند راز شعبده بازی شیاطین را فاش میکردند و در نتیجه خوبخود جادو باطل میشد. اما متاسفانه بعضی از مردم از این مورد سوء استفاده کرده و آن مراحل را که فرشتگان به عنوان دانش و راز و رمز شیطان به آنها یاد میدادند؛ خودشان بکار میبردند و زندگی همدیگر را به هم میریختند و هم اکنون هم به عنوان یوگا بین مردم شایع شده است.

اولین انحراف در جهت گسترش جادو در کتابهای آسمانی در ترجمه کتاب تورات صورت گرفت این بود که گفت آدم و حوا بخاطر خوردن از درخت علم و دانش

از بهشت بیرون رانده شدند؛ در حالیکه اصلا اینطوری نیست و دانش دقیقا باطل کننده سحر و جادوست.

۵) فرشتگان

هندوها معتقدند که چاکراها را فرشتگان به آنها یاد داده اند (شاید منظورشان هاروت و ماروت در بابل باشد) و از آن طریق از فرشتگان انرژی دریافت کرده اند. اما براساس قرآن؛ فرشتگان در حال کمک به انسانها هستند و این را خود خدا تعیین میکند و نه ما. این یعنی امر به دریافت کمک و یا انرژی یک طرفه است و نه دو طرفه. یعنی ما هر وقت خواستیم نمیتوانیم فرشتگان را در اختیار خود داشته باشیم. بلکه خدا براساس اعمال ما خودش اینکار را میکند. این یعنی همان یکتاپرستی یعنی فقط خدا.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (١١)

[به ياد آوريد] هنگامى را كه [خدا] خواب سبك آرامش بخشى كه از جانب او بود بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانى بر شما فرو ريزانيد تا شما را با آن پاك گرداند و رجز شيطان را از شما بزدايد و دلهايتان را محكم سازد و گامهايتان را بدان استوار دارد (١١)

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (١٢)

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت‌قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید (١٢)

خدای مهربان در آیات بالایی از نعاس (چرت کوتاه) صحبت میکند و در همین چرت کوتاه؛ خدای مهربان انرژی های لازم را به مسلمانان تزریق کرد. به زبان ساده تر ، خدای مهربان اگر بخواهد که به افرادی کمک برساند؛ خودش چاکرای آنها را باز کرده و کمک را به آنها انجام میدهد و نیازی نیست که ما خودمان چاکرا را باز کنیم. خواب سبک آرامش بخش (نعاس) همان بازکردن چاکراست (هر چند من خودم کلمه چاکرا را آنطور که هندوها میگویند قبول ندارم). اما اینکه افراد خودشان چاکرا را باز کنند، محل هجوم شیاطین میشود. زیرا در همان آیات در ادامه خدا میفرماید که شیاطین در حین نزول ملائکه فرار میکنند و بنابراین نمیتوانند چاکراهای باز شده را مورد هجوم قرار دهند. در ادامه ثابت میشود که یوگا ساخت شیطان است و شیوا خدای هندوان همان شیطان است.

۶) بشر اولیه

حواس و اعصاب بشر در قدیم، دقت بسیار بیشتری داشت. مثلا خانه ها درب نداشتند؛ اما همگی حتی درخواب هم مواظب بودند تا حیوانات وحشی آنها را مورد

حمله قرار ندهد. آنها راس ساعت مشخصی می خوابیدند و راس ساعت مشخصی بیدار میشدند. اما امنیت ایجاد شده شهر نشینی؛ این جور حواس انسان را بسیار ضعیف کرد. البته این نوع حواس در حیوانات بسیار قوی تر است. آنها سی ثانیه قبل از زلزله، محل را ترک میکنند و البته این ربطی به معنویت ندارد و فقط یک حس مادیست. مثلا حیوانات از طریق تله پاتی که یک نوع حس است از افکار صاحب خویش آگاه میشوند. آنها نمیتوانند فکر انسان را بخوانند؛ بلکه آنها افکاری که در انسان به احساسات بدل میشود را درک میکنند؛ یعنی آنها احساسات ابراز شده را درک میکنند و البته فکر صاحب خویش را نمی توانند بخوانند.

انسانهای اولیه قدرت تکلم چندانی نداشتند، ولی از طریق تله پاتی و بدون سخن؛ نیت هم را می فهمیدند. زیرا آنها آنچه که میخواستند بیان کنند را با احساساتشان نشان میدادند. بشربعد از تکلم؛ دیگر این حسها را از دست داد و یا ضعیف شد.

بشر در مقابل مشکلات قرار گرفت؛ او بجای دعا؛ طلسمها را انتخاب میکرد. زیرا طلسمها مادی تر بودند و با خود حمل میکردند. آنها به دعا ایمان نداشتند؛ زیرا دعا سخن گفتن با لایه غیبی بود. آنها برای بدست آوردن آرامش؛ روی بدن خود کار کردند؛ غافل از اینکه آرامش حقیقی در نفس فراهم می یابد. یوگا بدست آوردن آرامش از طریق کالبد بشری است و خدا در آن نقشی ندارد و به نوعی همان جادوی شیاطین است. یوگا فرورفتن در کالبد بشری است.

۷) موکلان رحمانی

بعضی از مردم مسلمان که به چاکراها و مانتراها میپردازند، اعلام میدارند که دنبال موکلان رحمانی هستند! این لغت به نوعی تمام ماجرا را نشان میدهد که چیست. منظورشان این است که کسانی را از طرف خدا جذب میکنند (فرشته ها) تا که همراه و همیارشان در زندگی باشد. این دقیقا همان شفاعت گرفتن از غیر خداست. خدا در قیامت از فرشته ها می پرسد:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)
و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می کند آنگاه به فرشتگان می فرماید آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند (۴۰)

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)
می گویند منزهی تو سرپرست ما تویی نه آنها بلکه جنیان را می پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند (۴۱)

آیه خیلی زیبا می فرماید که آنها فکر میکردند که با این کارها نیروهای خوب و ملائکه را جذب میکنند؛ بلکه آنها جنها را به کمک میخوانند. یکتاپرستی یعنی از فقط خدا کمک خواستن و نه از فرشته ها و نیروهای غیبی. آنها چاکراهایشان را باز میکنند تا نیروهای رحمانی به آنها نزدیک شوند، ولی نمیدانند که در واقع نیروهای شیطانی به آنها وارد میشوند.

۸) شیوا همان شیطان است

ایزدی ها که تقریبا عقایدشان شباهت عجیبی با هندوها دارد؛ معتقدند که شیطان مقدس و به شکل جوانی زیباست و نباید با او کاری داشته باشیم تا او هم به ما کاری نداشته باشد. آنها شیطان را منشاء شر و ویرانگری میدانند و میگویند که اگر شیطان را مقدس بپنداریم و او را تقدیس کنیم؛ دیگر به ما کاری ندارد! شیوا در مذهب هندو هم خدای ویرانگر و وحشت معرفی شده است. شباهت عجیبی بین شیطان در ایزدی ها و شیوا در هندوها وجود دارد و این نشان میدهد که هر دو یکی هستند. حتی ایزدی ها معتقدند که شیطان جزو هفت فرشته اصلی است که در گرداندن جهان موثر است و البته نقش ویرانگری دارد. هندوها هم به شیوا احترام میگذارند؛ دقیقا به همان دلیل ایزدی ها؛ زیرا نمیخواهند از شیوا چیز بدی به آنها برسد. آنتوان لاوی نویسنده کتاب انجیل شیطان؛ شیوا را به عنوان یکی از نامهای شیطان لیست میکند و این بسیار تامل انگیز است. شیوا در مجسمه های هندو هم به شکل لوتوس (یکی از حرکات یوگا) نشسته است و به این طریق به مردم می آموزد که چاکراهای خود را باز کنند تا آرامش به آنها برسد. البته آرامشی که شیطان مد نظرش است؛ همان خلسگی و گناه است. بنابراین بازکردن چاکرا دستور و نصیحت شیطان است برای مردم؛ زیرا شیطان با بازکردن چاکرا بر افراد مسلط میشود.

ایزدی ها میگویند که ما اگر توجه شیطان را به خود جلب نکنیم از انتقام او خلاصی نیابیم و اگر او را راضی و خشنود کنیم سعادت ابدی دنیا و آخرت را به دست آورده ایم. این تفکر در مورد شیوا در میان هندوها هم هست. جالب است که ایزدی ها معتقدند که شمس تبریزی ایزدی بوده است. خیلی از شاعران عرفانی اشعارشان پر است از اینکه تفکر زائد است و باید برای رسیدن به وحدت باید فکر را متوقف کرد. توقف فکر همان یوگاست. این نوع تفکرات ، که افکار را رد میکنند؛ حتی عرفای مشهور مثل مولوی را هم حیران کرده بود.

هندوها سه خدای برهما، ویشنا و شیوا را پرستش میکنند؛ هر کجا حرف از سه خدایی باشد؛ شیطان خودش را در یکی از آنها جای داده است. این خاصیت چند خدایی است. جالب است که نام شیوا در ودا کتاب اصلی هندوها نیامده است! این مساله جای بحث زیادی دارد.

۹) عالم معنا و عالم توهم

جهان از نظر ارتباطی به دو نوع تقسیم میشود. بیشتر مردم با عالم توهم مرتبط میشوند و فکر میکنند که با عالم معنا مرتبطند. مثلا از طریق یوگا میخواهند که با خدا مرتبط شوند؛ برای اینکار خود را به حالت آلفا و خلسه فرو میبرند. در حالیکه خدا در هرحالی در دسترس است و همیشه هم دست یافتنی است. خدا میفرماید که در حالت مستی و خلسگی نماز نخوانید. زیرا در آن حالت چاکراها باز است و

شیاطین وارد بدن افراد میشوند. خدا از رگ گردن به آدمها نزدیکتر است و از خود ما به خودمان آگاه تر است. هر وقت او را از ته قلب بخوانید؛ او جواب میدهد.

۱۰) دیدار شمس و مولوی برای اولین بار

در نقد کردن اشعار زیر؛ قصد توهین به هیچکدام از شخصیتها نیست؛ اما چون آثار آنان جهانی است ؛لازم است که نقد شود. دیدار شمس و مولوی برای اولین بار نکته جالبی دارد؛ مولوی با اسبش پیش شمس میرود. شمس از مولوی می خواهد که از اسبش پیاده شود تا دو نفر همتراز شوند. مولوی جا می خورد. تا آن موقع هیچ کس با او چنین رفتاری نداشته بود. بر نفسش مسلط می شود. از اسب پایین می آید و شمس را که به او پشت کرده و در راهی می رود ، صدا می زند. مولوی می گوید برگرد می خواهم جواب سوالت را بدهم. شمس بر می گردد و می پرسد؛ به نظرت پیامبر محمد و بایزید بسطامی کدام بزرگ تر هستند؟ مولوی با عصبانیت می پرسد؛ این چه سوالی است؟! پیامبر خدا محمد مصطفی را با یک صوفی یک لا قبا یکی می دانی؟ شمس لحن صحبتش را عوض می کند و می افزاید؛" خوب فکر کن! مگر پیامبر این گونه نفرموده اند که؛ «ای پروردگار تو را ستایش می کنم. چندان که شایسته است، تو را نشناختم». حال آن که بایزید بسطامی گفته است: «خود را ستایش می کنم، مرتبه ام متعالی است. زیرا خدا را در خرقه ام دارم». یکی

خودش را در مقایسه با خدا کوچک می داند و دیگری خدا را در درونش دارد. به نظر تو کدام یک ازاین دو نفر والاتر است"؟

شمس با طرح سوالات سخت و سفسطه ها افراد را جذب خود میکرده است. این نوع حربه های شیطانی برای جذب افراد بوده است. مولوی هم تشنه جواب این سوال بود. اما در نهایتش به جواب سوال هم نرسید. بعضی ها میگویند که شمس درد مولوی را میدانست و به همین خاطر این سوال را مطرح کرد. البته شمس درد مولوی را نمیدانست؛ بلکه مولوی را به درد خود مبتلا کرد. خیلی از شعرای جهان اسلام؛ دچار همان مراحل یوگا شده اند. وحدت وجود در مرحله آخر یوگا رخ میدهد. کسی که به مرحله آخر یوگا میرسد؛ آنچنان در خلسگی فرو میرود که خود را با دیگران و حتی با خدا یکی میداند. این تفکر کفر آمیز فقط در حالت خلسگی قابل بیان است. شما هر چقدر که برای یک صوفی و یا یوگی توضیح دهید که وحدت وجود اشتباه است؛ او قبول نمی کند؛ زیرا او در مرحله آخر یوگا و ریاضتش به آن رسیده است.

ابن عربی در مورد وحدت وجود میگوید:

"حمد و ستایشی را که تو از این یک‌دانه گل می‌نمائی اختصاص به خدا دارد. یعنی حمد از آن خداست. گل جلوه‌ای از جَلَوات خداست. ظهوری از مظاهر خداست. تو

اسم گل بر روی آن نهاده‌ای! در زیر حجاب این اسم، خدا را پنهان نموده‌ای! اسم را بردار! غیر خدا چیزی نیست."

یا اینکه ابن عربی جای دیگری میگوید:

"هوای نفسانی بالاترین معبود است. همانطورکه خدا هم فرموده‌است: آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را معبود خود گرفته است."

منظور ابن عربی این آیه است:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی گیرید (۲۳)

ابن عربی و سایرین با منطق و سفسطه سوالاتی را مطرح میکردند که ذهن آدمی در جوابش بماند و این همان آلفای آنان بوده است. آنان با پیچیده کردن مسائل و گره زدن نکات آن؛ و غرق شدن در یافت جواب آن؛ خود را به این درجه میرساندند که با فکر نمیشود مسائل را حل کرد و سپس نتیجه میگرفتند که هر آنچه دل بگوید. و به همین خاطر همیشه سر در گم بوده اند.

محمود شبستری, سراینده گلشن راز نیز که از بزرگان صوفیه می‌باشد می گوید:

"مسلمان گر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت‌پرستی است"

مولوی میگوید :

عشق اول می کند دیوانه ات

تا ز ما و من کند بیگانه ات

عشق چون در سینه ات مأوا کند

عقل را سرگشته و رسوا کند

می‌شوی فارغ ز هر بود و نبود

نیستی در بند اظهار وجود

زنده دل‌ها می‌شوند از عشق، مست

مرده دل کی عشق را آرد به دست

عشق را با نیستی سودا بود

تا تو هستی، عشق کی پیدا بود

یعنی اینکه در ابتدا ای انسان باید از خودت بیگاه بشوی و تعقل خودت را ازدست بدهی و و مولوی در بکاربردن دیوانه شدن استعاره از این دارد.

مولوی کامل در اشعارش اشاره به توقف فکر دارد و اینکه تفکر زائد است:

شکن سبو و کوزه ای میرآب جان ها

تا وا شود چو کاسه در پیش تو دهان ها

بر گیجگاه ما زن ای گیجی خردها

تا وارهد به گیجی این عقل ز امتحان ها

ناقوس تن شکستی ناموس عقل بشکن

مگذار کان مزور پیدا کند نشان ها

ور جادویی نماید بندد زبان مردم

تو چون عصای موسی بگشا برو زبان ها

عاشق خموش خوشتر دریا به جوش خوشتر

چون آینه ست خوشتر در خامشی بیان ها

مولوی میگوید ناقوس تن شکستی ناموس عقل بشکن؛ به این طریق مولوی مراحل یوگا را واضح توضیح میدهد.

ور جادویی نماید بندد زبان مردم

در اینجا مولوی اشاره به سحر و جادو دارد

تو چون عصای موسی بگشا برو زبان ها

در اینجا مولوی میگویدکه کامل خود را در اختیار نیروی کیهانی بزار

یا در این شعر اشاره به توقف فکر و مسخ شدگی دارد و اینکه فرد آینه ی جن وشیطان می شود هر چه آنها بگویند او هم می گوید:

عاشق خموش خوشتر دریا به جوش خوشتر

چون آینه ست خوشتر در خامشی بیان ها

خیلی عحیب است که ۹۰ در صد شعرهای مولوی فقط همین مسئله را تکرار می کنند. هی تکرار و تکرار؛ اما از طریق داستانهای مختلف.

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو

و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن

وآنگه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو

رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها

وآنگه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو

باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی

گر سوی مستان می‌روی مستانه شو مستانه شو

آن گوشوار شاهدان هم صحبت عارض شده

آن گوش و عارض بایدت دردانه شو دردانه شو

چون جان تو شد در هوا ز افسانه شیرین ما

فانی شو و چون عاشقان افسانه شو افسانه شو

تو لیله القبری برو تا لیله القدری شوی

چون قدر مر ارواح را کاشانه شو کاشانه شو

اندیشه‌ات جایی رود وآنگه تو را آن جا کشد

ز اندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو پیشانه شو

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دل‌های ما

مفتاح شو مفتاح را دندانه شو دندانه شو

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن

وآنگه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو

تمام این اشعار بر این دلالت دارند: کشتن نفس و قطع ارتباط با حواس

تو لیله القبری برو تا لیله القدری شوی

یعنی وقتی نفست را در قبر بیفکنی و بکشی آنگه چیزهایی بر تونازل می شود!

ز اندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو پیشانه شو

نطق زبان را ترک کن بی‌چانه شو بی‌چانه شو

اینها همان توقف فکر است

متاسفانه در طول تاریخ بسیاری از فیسلوفان و شعرا در اثر گمراهی در مسیر اشتباه قرار گرفتند و توقف فکر را و ارتباط با اجنه و شیاطین را با خدا اشتباه می گرفتند. خیلی اوقات اجنه و شیاطین به صورتهای زیبا و حالتهای در ظاهر خوب در ذهن فرد نمود پیدا می کنند. الان هم در هند بعضی یوگی ها استاد خود را می پرستند زیرا استاد آن فرد گاهی در توقف فکر با تلقین در ذهن فرد جای دارد برای همین

یوگی با استادش یکی می شود. و در هنگام حالت سامادهی یوگا یا توقف فکر شمس به مولوی تلقیناتی می کرد برای همین مولوی اسیر شمس بود و برای شمس دیوان شمس را سرود. شمس یک یوگی بوده است و با مطرح کردن شکهایی که خودش به آن رسیده بود؛ دیگران را به دنبال خود می کشاند و دیگران را شیفته خود میکرد.

شیطان مسیر خود را در هرجایی پیدا کرده و جای پایش را گذاشته و آنقدر هوشمندانه خود را به جهانیان معرفی می کند؛ واقعا دشمن بزرگی است.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۶﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند (۶)

روش جذب کردن دیگران خیلی راحت است . کافی است شرایطی پیش بیاید که تفکر فرد قادر به پاسخگویی و درک آن نباشد. مثلا بعضی افراد به نوعی برای جذب دیگران از همین روش استفاده می کنند. مثلا برای جذب فردی دیگر شعبده ای را انجام می دهند و زمانیکه فرد نتواند درک کند که او چگونه آن را انجام داده

است جذب او می شوند . شمس هم با یک سوال و جواب عجیب مولوی را جذب خود کرد .

در سامادهی یا توقف فکر گاهی اجنه به صورت فردی ظاهر می شوند که انسان در ذهنش قبلا به آن مشغول بوده و چون فرد مسخ شده، خودش را با او، یکی می داند و در او غرق شده و خود را با او یکی می داند وحس میکند فقط در حضور آن شخص آرامش می گیرد(حالتی مثل عشق که مولوی همیشه بیان کرده). زیرا خود مولوی وقتی شمس از شهرش رفت دچار غم شد . در حالیکه انسان برای خدا باید اینجوری باشد نه یک انسان ناقص. الان اکثر افرادی که به عشق دچار شده اند در سامادهی دچار شده اند. یعنی بدون اینکه فرد بخواهد نمی تواند به چیزی فکر نکند. انگار نیرویی او را می برد . این نیرو همان مسخ شدن توسط شیاطین و اجنه است. عشق یک کلمه عربی است ولی خدای مهربان از این کلمه خطرناک در قرآن استفاده نکرده است.

جالب اینجاست کسی که در سامادهی است چون ظلمات است و پر از اجنه است؛ هیچ وقت به جواب آن چیزی که در ابتدا به دنبالش بوده نمی رسد. فقط مثل یک معتاد می خواهد آن شرایط را دوباره تجربه کند. هدف نهایی شیطان این است که انسان او را عبادت کند. برای همین هم افرادی مثل شمس و مولوی و یوگی ها و تصوف و شیوخ و دراویش و ... دچار اشتباه شده و شیطان را با خدا اشتباه گرفتند

و فکر می کردند در حالت خلسه و توقف فکر با خدا یکی شده اند در حالیکه با شیطان وحدت پیدا کردند در این دنیا انسان نمی تواند خدا را ببیند همانطور که خدا به موسی می گوید که موسی من در این دنیا دیده نخواهم شد.

۱) چرا ترک کار زشت سخت است؟

چرا افراد با توجه به اینکه می دانندکاری زشت و ناپسند هست ولی باز هم آن را انجام می دهند؟ مثلا کسی که سیگار می کشد خیلی از دیگران بهتر می داند که سیگار برای بدن مضر می باشد ولی بازهم نمی تواند سیگار کشیدن را ترک کند. خیلی از پزشکان و ورزشکاران و ... را دیده ایم که با اینکه می دانند که سیگار کشیدن مضر است باز هم سیگار می کشند. همین مورد برای سایر موارد مانند اعمال ناپسندی همچون و مواد مخدر و مشروبات الکلی و دیگر موارد هم به همین صورت است. جواب در این نکته است که تمامی این کارها علاوه بر اینکه بر بدن تاثیر شیمیایی بد و نامناسب دارند نوعی کد و رمز برای ارتباط با نیروی بالاتر است . بسیاری افراد برای این ارتباط از کدهای میانبر استفاده می کنند مانند شعر یا موسیقی و یا مخدرات و مشروبات الکلی و قرصهای روانگردان.

خیلی افراد وقتی ناراحت می شوند یا غم و غصه دارند سریع یک آهنگ و شعر آلفایی را گوش داده و به سراغ بالایی ها (شیاطین و اجنه) می روند تا ببینند آنها چه می گویند!

شعر می گوید: ما زبالاییم و بالا می رویم

خیلی افراد را دیده ایم که وقتی عصبانی هستند یا ناراحت؛ سریع به سراغ سیگاری رفته تا به قول خودشان اعصابشان آرام شود در حالیکه این افراد با این کار اتحاد خود را با نیروی بالاتر نشان می دهند و نوعی قرار ملاقات دارند و به صورت موقت از نظر ذهنی بدون اینکه مشکل را حل کنند با رفتن به فضای آلفایی از نظر تخیلی و توهمی صورت مسئله را تغییر داده و یا فراموش می کنند.

افراد معتاد با رفتن به نشئگی جلسه را با اجنه برگزار کرده و آرامش کاذبی را برای مدت کوتاه به دست می آورند و برای همین برای آرامش های بیشتر مجبور به تکرار و تکرار و بازهم تکرار می شوند. این افراد برای حل مشکل و مسایل به بتی که در ذهنشان است پناه می برند. اکثرا مسئله ای که برای فرد حل نشود و خودش توانایی حل کردن نداشته باشد به دیگران(اجنه) روی می آورد. اجنه و شیاطین هم فقط از طریق پاک کردن صورت مسئله یا فراموشی و یا راههای شیطانی و پلید و غیر الهی استفاده می کنند.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶)

و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند (۶)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آورد [و می فرماید] ای گروه جنیان از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید و هواخواهان آنها از [نوع] انسان می گویند پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم [خدا] می فرماید جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود مگر آنچه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد] آری پروردگار تو حکیم داناست (۱۲۸)

دلیل این مشکلات هم ناسپاسی و ناشکری و عدم درک درست از جهان است. و همچنین زیاده خواهی و تکبر می باشد. و الا این جهان طبق گفته خدا بازی و سرگرمیی بیش نیست. خدای نعمت های زیادی به انسان عطا کرده ولی انسان با ناسپاسی خود هیچ‌کدام را به یاد ندارد و دنبال مشکلات توهمی و عشقیات میرود.

۲) تناسخ

وحدت وجود یکی از نتایج یوگا بود. تناسخ هم یکی از دیگر نتایج یوگاست. خیلی از افراد که مراحل بالای یوگا میرسند؛ در آن مراحل به وحدت وجود خواهند رسید و این وهم برایشان پیش میآید که با دیگران و از جمله خدا یکی شده اند. نظریه وحدت وجود ساخته توهمات یوگی هاست. البته خودشان هم میگویند که تا اهل فن نباشی، نمیتوانی درکش کنید. بعد از رسیدن به توهم وحدت وجود؛ آنان فکر میکنند که به موجودی دیگر تبدیل شده اند و یا حتی فکر میکنند که قبلا یک موجود دیگر بوده اند.

در زمان ما افراد دو جنسه هم در خلسه عمیق خود را با توهمات جنس دیگر می دانند. به نظر من همه دو جنسه ها تسخیر شده شیاطین هستند و باید از نظر روانی و دینی درمان شوند. واقعا تناسخ و خود را با همه چیز یکی دانستن موجب اختلالات روانی زیادی می شود.